به نام خدا

عنوان فیلم :چشمان معصوم

تعداد قسمت :23 قسمت

نوع فیلم :درام و رمانتیک

معرفی شخصیت ها:

**نادر اریانفر (پدر ):** مردی65ساله ،نام اصلی او عزت الهی است . مسن با موهای سپید ،درشت اندام دارای محاسن کم ومرتب خوش پوش مردی مهربان اما غمگین وکمی زن ذلیل . در اصل روستا زاده اما در شهر زندگی میکندمتمولی که دارای زمین زراعی در روستا ودارای کارخانه تولید مواد عذایی در شهر صاحب منزلی شیک که تمام امور کار در کارخانه برعهده ی فرزند ارشد خود آرش گذاشته است .اما خودش در راس امور قرار گرفته است .پدر اریا وارش عموی الیا وبهزاد،فاطمه است . پشیمان از اعمال زشتی که درگذشته انجام داده .وبه سبب همین عوامل سعی در پنهان نگاهداشتن هویت اصلی خودرا دارد .در اصل نام او نادر الهی بوده است .

**فرحنازراد:**همسر نادر(عزت الهی ) .زنی 58ساله خود رای .موقعیت طلب ،تجمل گرادر اصل روستازاده اما بی زار از روستا وروستایی تصمیم گیرنده در امورات زندگی هم برای فرزند هم برای همسر .کسی که فقط عروس اول خود دوست دارد .روی پسر دوم خود حساس است کسی که تمام تصمیمات او را خود می گیرد وبا قضاوت ناعادلانه مسیر زندگی اریا را تغییر می دهد .

**آرش اریانفر :** فرزند ارشد مردی 38ساله مهندس کشاورزی .با قدی متوسط ،با موهایی نسبتا کوتاه وآراسته خوش پوش .خوش کلام ،به شدت مسئولیت پذیر .غمخوار پدر ،یار وفادار برادر کسی که برای رفع مشکلات خانواده در هر شرایطی تلاش می کند . امورات کارخانه برعهده ی اوست .تحمل بی عدالتی را ندارد .وعاشق خانواده وهمسر .شوهری که تحت هر شرایطی با همسرش سازگار است .کس که سعی دارد کردار شوم گذشته ی پدررا به طریقی جبران کند .

**مریم :**زن جوان 32 ساله با قدی متوسط زنی دلسوز وغمخوار خانواده است.همسر ارش بزرگ شده پرورشگاه به دلیل نازایی حسرت بچه داری را تحمل می کند .

**آریااریانفر :** فرزند دوم مردی 35 ساله پزشک متخصص جراح مغزاعصاب ستون فقرات .با اندامی نسبتاً درشت ،چشم ابرو سیاه ،موهای آراسته ،خوش پوش ،خوش برخورد خوش قیافه ،کم حرف اما گزیده گوی .دارای لحنی گرم وگیرا که خوی رئوف دارد تحمل زورگویی را ندارد کمی وابسته به امرونهی مادر یه مقدار لجوج وجدی .بسیار دقیق در امور پزشکی و همسر الیا الهی می باشد .

**زهراخانم(خدمه) :**کمک حال فرحناز (مادر )درکار منزل .زنی کم سخن مطیع .دارای قیافه دلسوز ومهربان وقابل اعتماد .مورد احترام اعضای خانواده نادر آریانفراست.

**رحمت الهی :** پدربهزادوفاطمه والیا وهمسر ننه زینب می باشد .مردی بسیار صادق ونجیب دارای اراضی فراوانی بوده که بیماری قلبی داشته و سالها پیش بخاطر نامردی برادر کوچکش دچار سکته ی قلبی شده ودرگذشته است . تمام ارزوی قلبی او فرزندی پزشک داشته باشد تا بتواند روزی مرحم درد دردمندان روستا ی خود باشد .

**بهزاد الهی :**مردی 45ساله فرزند ارشد مرحوم رحمت الهی ،کشاورز وساده زیست .چهره ی گندمین وچین اخم بر پیشانی دارد . با اندامی درشت ،قدی نسبتا بلند دارای محاسن نسبتا مرتب.پوشش روستایی دارد خوی و اخلاق تند وخشن ولجباز وکینه توزدارد . در بعضی مواقع لحن قلدری در کلامش نمایان است .اعضای خانواده به او احترام می گذارند واحساس هراس دارند. کسی که از نامردی عموی خود زمین خورده وزندگی باخته است .کینه ی بدی در دل دارد . برادر زاده ی نادر اریانفر(عزت الهی ) وپسر عموی ارش واریا اریانفر می باشد .

**ننه زینب :** مادر بهزاد،فاطمه ،الیا می باشد زنی 70ساله بیوه و سالخورده ومریض .دلشکسته از خاطرات تلخ گذشته .عصابر دست دارد وتسبیحی که ذکردعا می گوید .کم حرف توانایی کار ندارد .گوشه نشین، مهربان که بیشتر مواقع در نماز ودعا می باشد سرگرمی او هم صحبتی با دختران کوچک بهزاد می باشد .به شدت وابسته به الیا که مدام دلشوره ی او را دارد . همسربرادر نادر اریانفر وزن عموی ارش واریا می باشد.

**فاطمه الهی:**فرزند دوم مرحوم رحمت الهی وننه زینب می باشد .زنی 33 ساله داری دو فرزند که یکی دختر ودیگری پسر به نام هانیه وهادی که هرکدام شش ساله وچهارساله بوده اند .زنی با قد متوسط . حامی خانواده . خواهر الیا وبهزاد و برادر زاده نادر اریانفر.

**اکبر اقا :**مردی 40 ساله قدی متوسط درشت اندام کمی چاق .رانندی وانت .خوش خلق .ساده زیست همسر فاطمه ،شوهر خواهر الیا می باشد.

**الیا الهی :**دختری 26 ساله با قدی متوسط دارای چشمانی درشت با قیافه ی زیبا ومعصوم . دانشجوی انترنی رشته ی پزشکی .دختر مرحوم رحمت الهی و ننه زینب خواهر بهزاد وفاطمه .برادر زاده نادر اریانفر . همسر اریا اریانفر می باشد .دختری جسور .کوشا .صبور .دارای مشکلات خانوادگی فراوان ،کسی که سعی دارد در هر شرایطی روی پای خود باایستد . درونگرا مشکلات خود را با دیگران در میان نمی گذارد .

**پریا اریانفر :** دختر اریا اریانفر .دختربچه ای پنج ساله بسیار زیبا وشیرین زبان با موهای دراز وکمی تپل .وباهوش اما بیمار به شدت وابسته پدر ودلتنگ مادرکه الیا می باشد .

**نازنین :**دختربچه ای 4ساله شیرین وخوش قیافه با موهای مجعد .دختر خوانده الیا که نقش مهمی در بهبودی پریا دارد .اون مادر اصلی خود هنگام تولد در روستا از دست داده والیا قیم نگهدار او شده است .

**ارغوان وشقایق(دختران بهزاد):**دو مرحله ی سنی اول :در مرحله ی اول .پنج ساله شش **ساله** زیبا بازیگوش .که پوشش روستایی دارند مانوس ننه زینب .در مرحله ی سنی دوم : دوازده سیزده ساله :دختران با ادب وشیطون

**حسین اقامجیدی( دهیار روستا ):**مردی 65 ساله با قدی متوسط .بسیار عادل ودیندار ومورد احترام اهالی روستا پدر افرا است .

**اَفرامجیدی:**دختری 26 ساله با قدی متوسط تحصیلکرده در رشته ی شیمی .بیکار ومجرد .دختر دهیار روستا خواهر مهندس مجیدی.دوست صمیمی الیا که در ادامه ی تحصیل الیا نقش بسزایی داشت.

**مهندس فرزاد مجیدی:**جوانی 32ساله .پسر حسین آقا دهیار .مردی مودب .ومنصف. کارمند کارخانه پدر ارش .با یونی فرم کاردر صحنه حاضر است. کسی که مدیریت تولید برعهده ی اوست فردی کوشا که ارش به او اعتماد دارد ودر امور رشد وتوسعه ی محصولات کارخانه با او مشورت ومصلخت دارد

**مهتا :**دختری 26 ساله هم کلاسی هم اتاقی الیا دختری خوش سخن ،زیرک در امر یاری رساندن به الیا جسور می باشد .

**ماهرخ :**دختری 30 ساله خواهر بزرگ گلرخ دختر ی با قد بلند بسیار باشعور خانه دار .خواهر رامین اهل روستا واز بستگان ننه زینب .

**گلرخ :**دختری 25 ساله با قدی نسبتا بلند .قیافه ی جسور وزیرک .خواهر کوچک گلرخ ورامین . که بعداًکمک حال الیا می باشد.

**رامین :**پسری 30ساله .قدی بلند وموهای مرتب صورت بدون محاسن دانشجوی مهندس ساختمان .دلباخته ی الیا که با ایجادحوادثی ناخوشایند در زندگی الیا حساسیتهایی ایجاد می کند .

**کمال :**مردی 55ساله .قدی بلند وکمی چاق . خوش پوش محاسن وموهای اراسته .دارای نمایشگاه اتو مبیل .در اصل روستا زاده اما بزرگ شده ی شهر ،کسی که پشیمان از اعمال زشت گذشته بخاطر دادن افکار شیطانی به نادر که شوهر خواهرش می باشد .

**عاطفه :**زنی 45 ساله ، هیکل متوسطی دارد .بسیار موقعیت طلب وکنجکاو وکمی فضول . با قیافه ی حق بجانب وعقل کل .داری دختری به نام سایه می باشد .

**سایه :**دختری 24 ساله قدی نسبتا بلند .قیافه ی مرموز . کسی که در رشته ی گفتار درمانی فارغ التحصیل شده است .از دورشیفته ی اریا .حساس ونق زن .دختر کمال وعاطفه .دختر دایی اریا اریانفر می باشد

**ناصر :**مردی 38ساله کشاورز درشت اندام ،با چین چروک در چهره . قیافه ی تو ذوق میزند. سر کارگر نادر اریانفر در اراضی زراعی او .بسیار وفادار به صاحب کارش . کسی که موردسوء ذن بهزاد قرار گرفته وبهزاد با او بنای ناسازگاری گذاشته است .

**پریسا :**زنی 36ساله همسر ناصر زنی روستایی ساده زیست .مهمانواز است.

**دکتر فرضی :**مردی 55ساله با قدی نسبتا بلند سر وضعی اراسته وعینکی .بسیار منضبط، پزشک واستاد الیا در بیمارستان ومردی که بعداً کمک حال الیا می شود.

**حاج خانم مادر دکتر فرضی :**زنی سالخورده بسیار میهمانواز وصمیمی .که الیا در منزل او مدتی زندگی می کند .

**دکتر زمانی :**مردی 40 ساله پزشک جراح گوش حلق بینی . با قدی بلند شیک پوش مغرور اما مسئولیت پذیر در امر پزشکی . دوست وهمکار اریا

**دکتر والایی :**مردی 43 ساله با چهره ای دلنواز متخصص خون وانکولوژی .بسیار صبور ودلسوز جدی در مداوای درمان .

**دکتر فدایی :**مردی 45 ساله خوش برخورد .قدی متوسط .حساس وکوشا در امور درمان بیماران متخصص بیماریهای خونی .

**حاج اقا روحانی :**مردی 50 ساله با قدی بلند وکمی چاق .بسیار عارف ودیندار .امام جماعت مسجد محل وامین مورد اعتماد .کسی که نادر را در شرایط بحران عذاب روحی کج رفتاریهای گذشته راهنمایی می کند واورا به مقصد می رساند .

مشهدی رحیم :مردی مسن باسنی 75ساله .کم حوصله .از بیماری عصبی رنج می برد.کسی که برای ساخت درمانگاه زمینی را وقف کرده است.

**اقای نوری** :جوانی 30ساله منشی اتاق رئیس (دکتر اریا اریانفر )فردی بسیار مودب وبا سر وضع اراسته که بسیارمتین با شخصیت است.

به نام خدا

خلاصه فیلم نامه

روایت سرگذشت دختری به نام آلیامی باشد .الیا دختر روستایی دانشجوی پزشکی ،دوره ی انترنی است.دختری که گویا تمام ناملایمات روزگار برای او طرح برنامه ریخته که او را به زانو در اورد .دختری جسور با ایمان وباهوش که به امید اینکه روزی پزشک ماهری شود از روستا به شهر نقل مکان می کند وبا خود عهدمی بندد که بر وصیت پدر وفای عهد کند. .اماغافل از اینکه سرنوشت خواب دیگری برای او دیده است .خوابی نچندان خوشایند واو قربانی بازی سرنوشت می شود .الیا امید مادر . خواهر سربلند برادر .الگوی دختران روستا. افتخاراهل روستا .دختر بی غل وغش وساده که حتی فرهنگ شهر نتوانسته بروجود ش گرد تغییر بیفشاند.او دختر رحمت الهی می باشد .

رحمت الهی مردی ملاک که اراضی وسیع کشاورزی داشت مردی که سالها پیش از بیماری قلبی رنج می برد به دلیل بیماری نمی توانست در اداره ی امور کشاورزی دستی داشته باشد ، تمام اختیارات مزارع ورعیت را به عزت الهی (نادر اریانفر) می سپارد . با دیدن وضع نابسامان درمان در روستا با تمام اعتمادی که به برادرش داشته به او وصیت می کند اگر عمرش کفاف کند می خواهددختر کوچکش الیا را پزشک کند تا بیماران روستای خودش را درمان کند .اگرتقدیر اجازه ندهد او حامی آلیا باشد.

برادر کوچک به نام (عزت الهی) که توانسته جلب اعتماد کند با همفکری برادر خانمش به این نتیجه میرسد زمین های زراعی برادر را هم به نام خودش کند.روزی به بهانه ی گرفتن وام نزد رحمت می رود شاکی از اینکه دستگاه های کشت دچار خسارت شده اند باید برای خرید دستگاه جدید اقدام کنند .عزت به رحمت پیشنهادگرفتن وام را می کند.با وانمود کردن اینکه برای گرفتن وام نیاز به سند زمین دارند تا وام را به نام خود دریافت کنند.برای این کار زمین زراعی هرکس باید به نام خود تفکیک شود. او برگه هایی را که از قبل برای انحصار وراثت تدوین کرده بود لا به لای مدارک می گذارد تا با این حیله امضاهای مقدماتی را برای به نام کردن از او بگیرد.با این ترفند رحمت را مجبورمی کند به دفتر خانه بکشد تا بصورت قانونی این حیله عملی شود.اما غافل از اینکه نمی دانست برادر چه خواب شومی برای او دیده است . به خواست رحمت جزخانه کوچک و اندک زمینی که در اختیار کارگر خانه بود بقیه را به نام کردند.به این ترتیب عزت با اعتماد کامل بدون مطالعه برگه ها تمام ملک خود را به نام برادر خودکرد .

سرانجام خدعه کمال وعزت به بارمی نشیند .ساز کار بدبختی برادر وعیال مظلومش را فراهم می کند . او با نامردی قسمت وسیعی از این اراضی را باسوءاستفاده از حسن ذن برادرن ارشدش که به چنگ آورده ،بدون اطلاع به حالت فراری با نام جدید به نام نادر اریانفر، برای آغاز زندگی مرفع با همسرش راهی شهر میشود . رحمت (برادر بزرگ )بعد ازدیدن صاحب ملک جدید که برادر خانه او را فروخته است . شنیدن این موضوع که عزت او را فریب داد ه است به شدت عصبانی وغمگین می شود. او به منزل کارگر خود (حسین آقا)که به او داده بود به نا چار نقل مکان می کند درمعرض تنگد دستی قرار می گیرد. انچه که باعث عُد بیماری در رحمت می شود نامردی عزت بود، که تمام اختیارات را با اصرار پسرش به او نداده بود وبه وی اعتماد تام کرده بود. تاب نمی آورد. ودر نهایت سکته ،و فوت می کند .هنگام فوت رحمت، پسرش خدمت سربازی را تمام کرده بود و در راه بازگشت به خانه بود .وقتی وارد حیاط منزل می شود از دیدن جنازه پدر ان هم در منزل کارگر خانه شوکه می شود .حسین آقا که ان وقت کارگر خانه بود ماجرای کلاهبرداری عزت را به او می گوید که عموی به اصطلاح امین آنها چه بلایی سرشان آورده .بهزاد با یاس وسر خوردگی تنها میان انبوهی ازمشکلات بدون پدروبی بضاعت تنها می ماند . بهزاد به غیر خودش خواهرانی داشت به نام های فاطمه والیا که برای بزرگ کردن انها کمر همت بست وتن به انجام کارهای سخت دشوار می دهد تا با شرافت مردانه نان حلال به خانه ببرد .

بهزاد خواهرانش را با سربلندی بزرگ میکند. فاطمه را راهی خانه بخت کرده وبنا به آرزوی پدر الیا نیزدر رشته ی پزشکی تحصیل میکند .او برای اینکه وصیت پدر جامه ی عمل بپوشاند زیر مخارج سنگین قرار میگیرد، تا روزی بتواند خواهرش را پزشک کند تا به درمان بیماران روستا بپردازد .بهزاد کار را با کارگری درمزارع و ساختمان ها اغازمی کند تاآنجاکه هزینه تحصیل خواهرمخارج زندگی را دوچندان می کند. کارهای کنونی کفاف خرج زندگی او را نمی دهد به توصیه حسین آقا (دهیار) یه وانت می خرد .اما او گواهی رانندگی نداشت به کمک خواهر شوهر(اکبر آقا)که در امریادگیری رانندگی به بهزاد بسیار موثربود،او موفق به گرقتن گواهی نامه رانندگی شد . حسین آقا که مرد خیّر، بسیارانسان دوستی بودبه اصرار خودش مقدار پولی برای خرید وانت به بهزادمی دهد واو وانت مستعملی می خرد.

نادر اریانفر (عزت الهی ) عموی بهزاد - که از وجودش بی خبر- است ،پسری پزشک در رشته ی جراح مغز واعصاب دارد که در المان دوره ی تخصصش را به پایان برده وبه وطن باز گشته است. روزی پدراز او تقاضا می کند که به روستا برود تا محصولات تولید شده نظارتی داشته باشد .اریا برخلاف میل باطنی خود بنا به خواست پدر راهی روستا می شود .از طرفی خواهر بهزاد الیا بعد از اتمام امتحاناتش برای دیدار نزد خانواده اش به روستا می اید .او تهتقاری خانه ونور دیده ی ننه زینب است .

آلیا روزی برای اینکه تجدید خاطره ای از دوران نو جوانی خود داشته باشد کنار نهر مزرعه ی کوچک خودشان می رود .بعد از مطالعه کتاب تاریخی خوابی بر چشمانش سنگینی می کند لب نهر زیر درختان بخواب می رود .غافل از اینکه دکتر اریا برای بازرسی از محصولات کشاورزی پدر برای محاسبه ی سالانه به انجا میرود تا با سر کارگر خود به نام ناصردیدار کند .دست برقضا با دیدن این نهر دلش می خواهد در هوای گرم آبی بر صورتش بزند به طرف نهر می رود بهزاد بعد از مدتی که خبر دار می شود الیا به منزل نرفته به خاطرش می اید که او باید مکان مورد علاقه اش در مزرعه باشد به سمت نهر می رود با دیدن مردی که همزمان به ان سمت می رود بسیار غیرتی میشود به ان سمت آریا هجوم میبرد با اریا گلاویز می شود .

ناصر از راه می رسد مانع از درگیری می شود .بهزاد که از ناصر دلخوشی ندارداو رانوچه ی دست به سینه ارباب معرفی می کند درگیری شدت می گیرد.الیا با دیدن صحنه ضرب شتم بهزاد با مرد غریبه وناصر شوکه میشود بهزاد گمان بدی نسبت به خواهر خود پیدا می کند .با ضربه ای چماق خواهرش را هدف می گیرد .اریا بسیار ناراحت می شود در صورتی که هیچ شناختی از الیا و وجود او درآن محل را نداشت. کتاب الیا که انجا جا مانده سعی می کند شبانه به طریقی به دست او برساند .

اریاشبانه به صورت پنهانی منزل الیا را شناسایی می کند اومحو تماشای محل زندگی الیا که خانه ی ساده وقدیمی است، در این حین متوجه ی بد رفتاری بهزادمی شود، که خشم غیرت او را فرا گرفته و الیا را در انباری حبس کرده ومدام تهدید می کند ، که او را از ادامه تحصیل منع خواهد کرد. از طرفی آریا از دور شاهد گریه های بی صدای الیا می باشد.کتاب را دردرز دیوارجا می دهدو با ناراحتی از انجا راهی شهر می شود .

اریابا عذاب وجدان به محل کار خود به بیمارستان می رود .الیا با کمک اَفرا دختر دهیار،به وساطت وپا در میانی پدرش (حسین آقادهیار ) ونرگس -عروس مهربان ننه زینب- به درسش ادامه می دهد .او دوره ی انترنی را در بیمارستانی طی می کند که اریا اریانفربه تازگی ریاست انجا را بر عهده دارد .

آلیا وآریا از وجود همدیگر بی خبرهستن .گرچه دکترآریا بصورت تصادفی در راهروی بیمارستان گهگاهی صحبت هایی دانشجویان را می شنود که بطور ناخوداگاه وجود الیا حس می کند. اما دچار گمان و شک میشود .با خود می گوید دختر روستایی اینجا چه کار دارد .از موضوع به سادگی عبور می کند . الیا بعدها موفق می شود که اریا را شناسایی کند اما نه بعنوان رئیس بیمارستان او فقط نامی از رئیس جدید شنیده وخودش را ندیده است . اریا در سمینار او را می بیند . در دل بسیار خوشحال میشود که تحصیلش را ادامه می دهد وچون خود را مقصراین اتفاق می دانست .

روزی پدر از اریا می خواهد که در روستا درمانگاهی احداث کند جهت رفاه حال بیماران.،که با استقبال اریا مواجه میشود ،چون اریا شناختی به موقعیت جغرافیا روستا ندارد از الیا میخواهد که او را دراین امر خطیر همراهی کند .او زمینی را برای ساخت درمانگاه نیاز دارد که آنجا را خریداری کنداما الیا به می گوید که یک زمین وقفی در روستا هست که صاحبش انجا را برای این کار در نظر گرفته ولازم به خریداری نیست .اریا که اوضاع را موافق می بیندکه بررسی مختصری از جایگاه درمانگاه داشته باشد.الیاموضوع را با دهیار در میان می گذارد الیاهم قبول می کند به اریاکمک کند چرا که دلش نیزهوای مادر کرده بود .هر کدام جداگانه به روستا می روند .بعد از مدتی اریا به محل مقرر می رسد .آلیا محلی راکه دهیار برای احداث بیمارستان توسط واقف در نظر گرفته بود نشان می دهد. در این هنگام پیر مردی(واقف) عصا به دست نزدیک می شود او گمان می کند که انها قصد خرید آنجا رادارند .اوبا اعتراض می گوید شما شهری ها چه از جان این مردم درد کشیده محروم می خواهید این زمین وقف جهت ساخت درمانگاه است .در این هنگام دهیار وارد می شود ومانع از جر وبحث می شود واقف دچار حمله ی عصبی می شود حال مرد وخیم می گردد.اریا فورا دست به کار می شود او را معاینه می کند .صحبت وبحث ها ی آنها در این منطقه راجع به ساخت ساختمان موردشهودقرار می گیرد. با سعایت(خبر چینی ) جمعی از روستاییان که الیا با جوان شهری دریکی ازمحله روستا دیده ه اند بلافاصله خبرش را به ناصر می دهند .ناصر به قهوه خانه می رود تا با نیش وکنایه وبالحن تمسخرآمیز غیرت بهزاد را تحریک کند.او خبر امدن الیارا با همان جوان صاحب ملک می دهد .بهزاد که دیگراین رسوایی را قابل تحمل نمی بیند در میدان روستا نزدیک قهوه خانه ،با اریا درگیر می شود وتنها راه پاک کردن این لکه ی ننگ را ازدواج با الیا می بیند .

اریا که از قبل ازدواج نا فرجامی داشته وبا خاطرات تلخ گذشته دسته پنجه نرم می کندوبارها از طرف خانواده بخصوص زندداشش که حکم خواهر را برایش دارد درخواست مجدد ازدواج او رادارند ،مواجه میشود . یک روزمریم شخصا با او صحبتهای تا ثیر گذاری می کند که صفحه ای از صفحات زندگی را بازکند. جوان هست وموقعیتی موفق وایده الی در جامعه دارد. آینده قابل پیش بینی نیست وانسان یکبار از مادر زاده می شود،باید از ثانیه های زندگی خود استفاده کند .به او می گوید که مرور افکار گذشته وغرق در خاطرات درست مانند انست که بخواهی به ورطه ی افسردگی و نابودی وارد شوی .او زمان میخواهد، زیرا قصد هم ندارد به این زودی ازدواج کند .با دیدن وضع دلخراش الیا در ان شرایط که اگر با الیا ازدواج نکند دختر بیچاره این بار هم تنبیه سخت می شود، وهم مورد طعن بد نامی روستائیان قرارمی گیرد. وهمچنین از ادامه ی تحصیل محروم می شود ،چاره را درآن می بیند که احساسات خود را فدای آبرو وخواسته ی دختر روستایی کند در نهایت اریا علی الرغم میل باطنی بااحساس ترحم با الیا ازدواج میکند .

این ازدواج اجباری باعث ایجاد کدرورت بین بهزاد واریا می شود .از طرفی الیا که قصد ندارد به شکل آبروریزی ازدواج کند وبرای اینده ی خود نقش ها دارد ، بیرون محضربا خواهرش دردمندانه حرف می زند . اریا بطور اتفاق درد دل خواهرانه راشنود می کند که الیا می گوید من راضی به این ازدواج نیستم و باب میل نیست . اریا فهم کجی از صحبتها می کند و اینطور متوجه میشود که اریا باب میل اونیست وبا معیارهای او ناسازگار است .اریا که دلش به درد امده برای اینده ی الیا احساسات خود ش را فدا کرده بسیار عصبانی می شود .این برداشت غلط باعث ایجاد سوءتفاهم وخصومت ما بین الیا واریا می شود.

نتیجه اینکه اریا به الیا بد بین می شود و بنای ناسازگاری در ابتدای زندگی می گذارند .بعد ازاتمام مراسم عقد کنان در محضر اریا با الیا راهی شهر میشوند . در میانه ی راه برخورد سرد اریا الیا را به تنگ می اورد بینشان درگیر لفظی رخ می دهد. الیا در نیمه راه از خودرو اریا پیاده می شود. حلقه ی ازدواجش را به طرف اریا پرت می کند مسیر دیگری روی میگذارد .اریانیز مسیر جاده شهر را در پیش می گیرد ناگهان به خود می اید که حالا او همسرش است ومسئولیت این دختر با اوست پی الیا می رود اما نمی تواند او رابیابد .ناامید ونگران تنها به منزل بر می گردد .رفتار تند هر دو باعث می شود که انها مدتها جدا زندگی کنند ،بدون اینکه خانواده ی اریا از این ازدواج با خبر شوند .از انجایی که مادر اریا به دنبال دختر ی با اصل ونصب وهمطراز با اریا می اندیشد وخانواده سعی دارد که مقدمات ازدواج اریا را پایه ریزی کنند اما اریا هر بار به بهانه ای زیر بار نمی رود .

ارش مشکوک رفتار اریا میشود که چرا اریا که قبلا قول ازدواج داده بود اما حالا سر باز میزند .تا جایی که روزی متوجه میشود که اریا شناسنامه خود را پنهان می کند با این رویداد شکش به یقین تبدل می شود. الیا در شرایط بد مالی می باشد از طرفی برادرش تمام هزینه ی اورا بخاطر ازدواجش قطع کرده واز طرفی اریا او را تنها می گذارد .خانواده ی الیا از ازدواج اجباری ناراحت ونگران هستن و گمان دارند که الیا حد اقل یه سقفی برای زندگی دارد . از انجایی که الیا طبق خصلتی که دارد سعی دارد بدون نیاز وتکیه به دیگران مشکلات خود را خودش برطرف کند.

هم اتاقی الیا مهتا با آمدن خواهرش به شهر ، اورا ترک کرده ومنزل او می رود .الیا باید هزینه ی کرایه خانه را به تنهایی تامین کند .

آلیا که به بن بست رسیده چاره را در آن می بیند که از خواهرش کمک بخواهد .فاطمه که می بیند الیا در وضع بدمالی قرار دارد تعجب می کند واو رابه سخره می گیرد .اما با اصرار مدام الیا احساس می کند موضوع جدی است الیا دلیل کمک از انها را اینطور بیان می کند که در اول زندگی نمی خواهد دست نیاز به سمت همسرش دراز کند مخصوصا با ان شرایطی که او ازدواج کرد.از طرفی غرورش هم اجازه نمی دهد .فاطمه که حرف او را منطقی می یابد به او قول می دهد بدون اطلاع بهزاد از پس انداز اندک مادرشان (ننه زینب)چیزی برایش ارسال کند.

مهتابا دیدن وضع نا به سامان آلیا در بیمارستان که رمقی برای را ه رفتن ندارد به همراه او واردرختکن دانشجویان می شود، تالباسشان راعوض کنندو نماز بخوانند ناگهان پاهای آلیا می بیند که باند پیچی کرده.به او میگوید خوشا به حالت ای روستایی آنقدردر زمان اندک که آنجا بودی در صحرا پیاده روی کردی که پاهات تاول زدند .آلیا پوستخندی می زند چرا که او نمی داند رد پای کتکهای بهزاد (برادرش )هست بغضش را می بلعد وموضوع را انکار می کند .الیا همچنان ذوق درس خواندن وتفحص حال بیماران ندارد وبعلاوه مورد تذکر اساتید قرارمی گیرد .مهتاتصمیم می گیرد به منزل هم اتاقی سابقش برود. در خانه آلیاجز نان خشک چیزی نمی بیند .دلش به درد می آید . موضوع را با دکتر فرضی که بین دانشجویان مقبول بودمی گوید؛ دلیل پسروی او(الیا) رادر حرفه اش که بارها از طرف او مورد تذکر قرار گرفته در میان می گذارد .دکتر فرضی منزل مادرش که زنی تنها است به الیا معرفی می کند که این زمان باقی مانده از دوره اش را با خیال راحت بگذراند.

روزی اریا با همکارش من جمله (دکتر زمانی )به دعوت دکترفرضی به منزل آنها می روند. آلیارا در منزل مادر دکتر می بیند با دیدن او در انجا کاسه ی صبرش لبریز میشود که دیگران به همسرش ترحم دارند ودست یاری به سویش دراز کرده اند ،دچار عذاب وجدان میشود .ونیزتر س از این که اگر همکارانش بدانند که او همسر اوست چه اتفاقی برای شخصیت او می افتدودیگران راجع به او چه فکری می کنند ، رعشه بر اندامش می انداخت. تصمیم می گیرد به این کج فهمی پایان دهد. چاره را دران می بیند که به هر نحوی شده الیا رابه منزلش بیاورد .اما مشکل اساسی مادر اریا بود که سعی دارد سایه برادر زاده اش را به عقد اریا دراورد .از طرفی الیا با امدن پنهانی او به منزل اریا بعنوان خواهر زاده ی زهرا خانم (خدمه )ناراحت است ومی گوید که این بی احترامی به شخصیت وغرور اوست که به این شکل وارد منزل شوهرش شود .

رامین که از دور بدون اطلاع الیا دلباخته او شده .در رشته ی مهندسی راه وساختمان تحصیل می کند به عشق اینکه روزی بتواند رضایت قلبی الیارا جلب کند .با شوق به روستا می اید تا از خواستگاری که ماهرخ قبلا از نرگس عروس الیا کرده جواب را باخبر شود.رامین به هنگام ورود بصورت اتفاقی از پشت در متوجه صحبتهای خواهرانش می شود که الیا ازدواج کرده است.بسیار ناامید وعصبانی می شود او که امید خود را از دست داده وتمام خوشیهاونقشه های او نقش براب شده ،از زندگی کردن دلسرد میشود تصمیم می گیرد به بیمارستان الیا برود ودلیل اینکه او منتظر او نمانده است بداند .

رامین در بیمارستان با الیا ملاقات می کند اما الیا در ابتدااو را نمی شناسد .بعد که مورد اصرار رامین قرار میگیرد او را بیاد می آورد .او موضوع خواستگاری را پیش می کشد که چرا به او جواب رد داده است . الیا به او می گوید که او سریع بیمارستان را ترک کند چرا که او ابرو وحیثیت داردو از جایی که امده به انجا بر گردد .رامین تمام درها را به روی خود بسته می بینداز شدت عصبانیت قصد جان خودرا می کند .

اریادر مسیر اتاقش به طور اتفاقی صدای این جدل ومشاجره را می شنود و شاهد آن می شود .با دیدن اینکه رامین قصد صدمه بر جانش را دارد مداخله می کند ومانع از پیشروی تیزی بر مچه دستش می شود .اریا با فهمیدن اینکه که رامین از قبل شیفته ی الیا بوده بسیار عصبانی میشود .او را به مواخذه میکشد دوست ندارد درمکانی که سرپرستی انجا را برعهده دارد ،بی نظمی داد وفریاد فحش بد بیراه باشد. به الیا تذکر جدی می دهد او را مسبب تمام بدبختی های دیگران می داند .وبا قاطعیت به او تذکر می دهدکه کوچکترین تنشی از طرف خانوادهی رامین در این مکان برای الیا عواقب سوئی را دربر خواهد داشت اریا دلشکسته از اتفاقات بد پی درپی ،که نه راه پس دارد نه راه پیش نه می تواند الیا را طلاق دهد نه می تواند به خانواده معرفی کند کلافه از این موقعیت ازاردهنده است .

با خود می گوید اگر من او را طلاق دهم با برخورد غیر قابل تصور برادرش بهزاد مواجه خواهد شد که برای خودش وبه موقعیت کاری او لطمه ی سنگینی خواهد زد.ودرگیر شدن دوباره او با بهزاد در شان ومرتبه ی او نیست واز طرفی طلاق مهر پایان کار الیا خواهد شد، واو تا اخر عمر دران روستا باید زندگی کند وازشغل که با زحمت ومکافات به عرصه رسانده و مورد علاقه اش است دست بردارد.

خبر حادثه ی رامین به گوش بهزاد می رسد بهزاد از فاطمه میخواهد هرچه زودتر به دیدار الیا برود .تا این حادثه باعث ایجاد شکاف در زندگی الیا واریا نشود . الیا در انتهای سالن با چشمان اشک بار نشسته رامین با تزریق مسکن به خواب میرود خواهران رامین (گلرخ وماهرخ)سراسیمه وارد اتاق رامین می شوند الیااز برخورد انها واهمه دارند اما خواهران با سعه صدرحال رامین رااز الیا جویا می شوند .

اریا نگران حال الیا می شود منزل دکتر فرضی را مناسب نمی داند چرا که بعد از باخبر شدن از این ازدواج شرمنده دکتر فرضی وهمکارانش می شود . دختر تنها در شهر غریب به دور از خانه وخانواده واز انجایی که همسر اوست ،مسئولیت حکم می کند او را به هر طریقی وارد زندگی خود کند .اریا می خواهد الیا را متقاعد کند اما هر بار با مخالفت الیا مواجه میشود. الیا پافشاری می کند با هویت اصلی او را به خانواده اش معرفی کند الیا به این سبک از زندگی شیوه ی مدرن می گوید واو را با الفاظی به استیضاح می کشد که برای ارام کردن وجدانش امده است او می پرسد که در کجای زندگی او قرار دارد.اصلا به این ازدواج پایبند است یا اجباری تحمل می کند الیا می گوید او هویته خودش را ازدست داده ونمی داند که یه دختر مجرد است یا یه همسر . با گلایه وتضرع می گوید شما منو از کتکهای مرگ اور برادردم نجات دادید اما رفتار شما بدتر از برخورد برادرم بود شما منو تک وتنها باموجی از مشکلات تنها گذاشتید خانواده ام سایه حمایتشان را از من کشیدن به خیال اینکه شوهر دارم .معطل موندم که ایا وجدان واحساس عاطفه دارید یا نه.؟

اریا می گوید مادر وی روی او حساس است ،وبرای او خواب خیالهای رویایی دیده است .بنابراین بدون مقدمه چینی نمی تواند اورا وارد زندگی اش کند.او سعی دارد که الیا را متقاعد کند اما الیا به هیچ عنوان قبول نمی کند .

تا اینکه روزی خواهرش فاطمه می خواهد به قصد دیدار الیا به منزل الیا برود .الیا تحت فشار قرا رمی گیرد واو که با لجبازی پیشنهاد اریا سر پیچی کرده واریا هم ناامید شده است .با شنیدن اینکه فاطمه به قصد رصد کردن زندگی او می اید اگر شرایط اینچنینی الیا را ببیند مادر بیمارش از غصه دوام نمی اورد .تصمیم می گیرد غرورش را به زیر پا بگذارد وپیشنهاد اریا را قبول کند .اوسرزده وارد اتاق اریا می شود با هل واضطراب می گوید که خواهرش برای دیدار از انها امده است از اریا می خواهد که فکری راجع به این موضوع کند . اریا خوشحال از این واقعه و الیا ومیهمانانش را به طور پنهانی به منزل خود که همسایه دایی کمال است. سالهامی شود بعداز مرگ همسر اولش وارد آنجا نشده می برد .

پدر (نادر اریانفر ) که با پسر ارشدش (آرش )سرگرم کارهای کارخانه است وپنهانی به شدت از موضوعی رنج می برد .

مهندس فرزاد مجیدی دارای مدرک مهندسی صنایع غذایی است که سالهاست در کارخانه ی عزت (نادر)کار می کند . پسر (حسین آقا دهیار)است ،که به سفارش ناصر با توجه به رشته ی مرتبطی که دارد، وارد کاردر کارخانه شده است .او هم از هویت اصلی عزت بی خبر است. روزی حسین آقا برای کاری به شهر می آید قبلش تصمیم می گیرد به محل کار پسرش برود وبا او دیداری داشته باشد. با دیدن ناگهانی عزت مات ومبهوت می ماند عزت که از دیدن نا گهانی حسین آقا که آن وقت تازه جوان بودودر منزل رحمت کمک حالشان بود حسابی جا میخورد، اما کم نمی آورد طوری وانمود می کند که او را برای اولین بار دیده است .

عزت او را به دفتر خود دعوت می کند .حسین اقا کاسه ی صبرش سر می آید ومی گوید که به طرز شگفتی به یکی از روستاییان انها شباهت دارد که سالهاپیش از این دیار ووطن رفته است .عزت با حالت خونسردی اما در دل بسیار پریشان سعی در کنترل اوضاع دارد واو می گوید که نام او نادر آریانفر است .در دنیا انسانهای بسیار مشابه ای زندگی می کنند که این هم ازرازهای زیبای خلقت خداوندی است،که انسانها متشابه خلق کرده است .حیسن اقا به او می گویدخیلی می ترسیدم که ان شخص شما باشید .عزت با رنگ پریدگی برای اینکه رد گم کنددلیل را می پرسد، اما در دل به عمق فاجعه آگاه است .حسین اقا می گوید؛برو خدا روشکر کن که آن شخص نیستی. چون او ادم جالبی نبود اصلا نمی شود نام او را انسان گذاشت .در این حین آرش وارد دفتر می شود با حسین آقا اشنا می شود .وبرای پذیرایی سفارش می دهد . ارش می گوید او کیست که نام او را نمی شود انسان گذاشت .با گفتن این حرف عزت طوری بهم می ریزد که دستانش شروع به لرزش می کند .حسین آقا در جواب به او می گوید اوکسی است،که با وقاحت تمام ،تمام ملک برادر خود را بالاکشیدبرادرش از شدت غصه دق کرد مرد .آنها را به خاک سیاه نشاند یتیمان برادرش را در به در کرد. آن مرد با ایمان که ضرررش تمام منفعت بود با خاک یکسان کرد .

برو خدا رو شکر کن اقای اریانفر این دم دستگاه را با عرق جبین با نان حلال بنا کردی ونانی که به فرزندانت دادی حلال بوده .ارش می پرسد حالا ان مرد راهزن وغارتگر کجاست ؟حسین آقا می گوید پسرم هر جا که هست می دانم در درونش جهنمی به پاست که اگر دنیا برایش جنت هم باشد باز هم در عذاب الهی غوطه ور است او کسی است که حتی مرتد هم ازسفره اوچیزی تناول نمی کند . حسین اقا در این هنگام مگسی را می بیند که در چایش افتاده آرام فنجان را کنار می گذارد ومی گوید وقت ندارد باید برود با تشکر ازانجا خارج می شود وخدا حافظی می کند .

مریم عروس ساده ومهربان( عزت ) که از نعمت فرزند بی بهره است تنها دلخوشی او رفتن به پرورشگاهی است که او در آنجا بزرگ شده است .هر از گاهی با خرید هدایای گوناگون به دیدن کودکان مظلوم ومحروم از محبت والدین آنجا می رود وچند ساعتی را با آنها خوش می گذراند .

عزت به دنبال عروس خود که در پرورشگاه است می رود .با ناراحتی تمام رانندگی می کند با اه وناله اشک فریاد با خود می گوید دیدی عزت کوه به کوه نمی رسد ادم به ادم میرسد .فرار تا کی وبه کجا ؟دیدی پسرت چه گفت .تو راهزن قلمداد کرد اره تو یه دزد بی رحمی هستی که حتی بعد از غارت ،منزل را هم به اتش کشیدی .

مریم همسر ارش از حال اشفته ی پدر شوهرش باخبر می شود ،وبه ارش وضع نا بهنجار پدر را خبر می دهد .

مادر سایه علی الرغم میل کمال ( دایی اریا پدر سایه )،سعی دارد به اجبار دخترش را به عقد اریا در اورد .سایه نیز خرسند از این ازدواج است .اما پدرش(کمال )مخالف است.ازدواج سایه با بقال تحصیلکرده سرکوچه را بیشتر قبول داردتا ازدواج اجباری که اریا تمایلی ندارد.بااین اوصاف مادر اریا مقدمات مراسم ازدواج اریا باسایه در منزل خود حاضر می کند .

اکنون که الیا به باعنوان جدید به نام هما خواهر زاده زهرا خانم (خدمه )وارد زندگی اریا شده شاهد مراسم خواستگاری شوهر خود می باشد. منظره را قابل تحمل نمی بیند .قصد خروج از منزل را دارد .ارش که حرکات مشکوک پدر را زیر نظر دارد بطور اتفاقی متوجه رفتار مشکوک الیا با اریا هم می شود که در حیاط منزل پدر جر وبحث می کند . ارش از نزدیک این مشاجره را می بیند وبه واقعیت موضوع پی می برد .از انجایی که ارش مسئولیت پذیرفرد عادلی هست سعی دارد این موضوع را برطرف کند .اما اریا هنوز هویت الیا را از خانواده پنهان کرده وقصد ندارد به این زودی نام اصلی الیا را افشا کند این مسئله باعث رنجش خاطر الیا می شود اریا بیشتر مراعات حال مادرش را می کند .

ارش از مریم میخواهد که رفتار پدر ومادرش را زیر نظر داشته باشد مریم که متوجه ی گریه های پدر شوهر ومشاجرهی مادر از دور هست به ارش می گوید که پدر چنان ناراحت بود که اشک می ریخت .ارش این بار خودش دست به کار می شود تا پی به واقعیت ببرد .مریم که به خاطر نازایی رنج می برد وباید استراحت کند.مریم ارام ارام اخبار اتفاقات که مابین پدر ومادر افتاده را به ارش می دهد .روزی ارش برای اینکه مسئله ای دررابطه با کارخانه در میان بذارد .کلافه وبریده از بازیهای روزگار نزد پدر برای شکایت میرود، که چرا باید هرروز شاهد خرابی دستگاهها باشند چرا به جای منفعت مدام ضرر می کنند با وجود تمام امکانات که دارند ،بهره برداری خوبی از تولیدات نمی شود ومحصولات از بین میروند .چراپدرش همیشه ی روزگار ناراحت عبوس هست. چرا با مادر مشاجره لفظی دارند .چرا آریا با این امکانات که داره هنوز اندر خم یک کوچه هست .چرا بچه دار نیستن چرا تمام مشکلات دنیا بر سر آنها آوار شده است .چرا این همه نفرین شده به نظر می رسند . وارد اتاق پدر میشود .پدر را در حال راز نیاز با خدا می بیند که گویا از خدا طلب عفو بخشش می کند خودش را پنهان می کند و حرف های ناگفتنی پدر را می شنود که می گوید خدایا گناهی کرده ام که قابل بخشش نیست خدایا من چطور جبران کنم نه توان گفتنش را دارم نه پای رفتنش را و من دچار گناه کبیره شدم تمام زندگی که برای خودم ساختم حرام است .

ارش با آگاهی به این موضوع بهم می ریزد که مسئله خیلی جدی هست تا جایی که گویا پدرش مال کسی را بالا کشیده .ارش متحیرودلسرد می شود دیگر بااشتیاق سر کار کارخانه نمی رود حتی از دیدن کارخانه که از پول وسرمایه دیگران پا گرفته است حالش بهم می خورد .در نهایت ارش مدتها وقت می گذارد تا به تنهایی راز سر به مهر پدر سر دراورد وبر مریم تاکید دارد بیش از اندازه خودش راوارد حاشیه نکند .چون با خود می گوید که اگر مریم به این راز کثیف پی ببرد خانواد ه اش دیگر ابرو وارزشی نزد او نخواهد داشت .

در یکی از شبها که همه در خواب هستند اریا بیدار است وسرگرم مطالعه ،آرش در حیاط منزل با خودش کلنجار می رود نکند حسین آقا آن راهزنی را که گفت پدر من باشد . صدای مشاجره لفظی مادر وپدرش را می شنود .همدیگر را مقصر تلقی می کنند .ارش که نمی خواهد اریا از این راز کثیف مطلع شود مانع از شنیدن ماجرا می شود اما اریا پافشاری می کند وارش مجبور به گفتن واقعیات می شود .اریا باشنیدنش شوکه می شود .ارش از اریا می خواهد که او در این قضیه مداخله نکند زیرا کار او حساس است وذهن و فکرش را فقط متمرکز درمان بیماران کند واو خودش قول می دهد چاره ای برای حل این مشکل خواهد کرد .

بهزاد هر روز بدتر از روز قبل تشنه ی دیدار با صاحب مزرعه ی پدر است . ناصرسر کارگر که عهده دار کارها مزرعه نادر است ویار باوفای او می باشد تحت تعقیب بهزاد است بهزاد در هر جایی که صحبت از ناصر می شود برایش خط ونشان می کشد .او سالها ست مزرعه غضب شده ی پدر بهزاد را کاشت برداشت می کند .وباعث درگیری وقت بی وقت بهزاد با ناصر این مسئله بوده که صاحب ملک پدرش چه کسی است .

این کشمکش باعث می شد که پریساهمسرناصر برای گلایه به منزل ننه زینب بیاید وازاخلاق پراز تنش بهزاد شکایت کند.ننه زینب که به دلیل کهولت سنی تاب این حرف ها را نداشت از هراس دچار افزایش فشار خون می شد .نرگس بارها به بهزاد می گوید اگر شکایتی دارد مملکت قانون دارد .واو را تسلیم قانون کند.

بهزاد روزی در پس کوچه های روستا منتظر ناصر می ماند. در گوشه ی یقه ی او رامی گیرد که صاحب مزرعه کیست .از انجایی که ناصر به صاحب کارش قول داده از جواب دادن منصرف می شود با وساطت یکی از اهل روستا جان سالم به در میبرد .ناصر در طی تماس تلفنی با اریا قضایا را یادآوری می کند که بهزاد او را تهدید می کند او برای عزت کار می کند یا نه ؟ حالا دیگر اریا نیز به اسرار پدر پی برده است اریا سرگردان با ارش تماس می گیرد که این وسط عزت کیست . او می گوید این یکی از قطعه های این پازل است که پدر باید آن رادر جای خود قرار دهد. هر دو برادر هرکدام با مشکلات خود درگیر هستن اما این موضوع کلاهبرداری ذهن انها را طوری مغشوش کرده است که از موقعیت فعلی خودشان انزجار دارند .

روزی با زنگ زدن فاطمه به آریا ،حاکی از اینکه ننه زینب مادر الیابیمارو دلتنگ دیدار دخترش الیا است واز او خواهش می کند که الیا رابه روستا بیاورد .اریا تقاضای فاطمه را قبول می کند . الیا که شبی با دیدن عکسهای خانوادگی اریا متوجه ی شباهت عظیمی یک عکس می شود سعی دارد که این عکس را با عکس در خانه ی پدری مقایسه کند .

اریا به اتفاق الیا به روستا جهت دیدار مادرزنش میرود . بهزاد که از دیدن حاله بی قرارمادر به ستوه امده واز طرفی به جهت غرور کاذب نمی تواند قبول کند که الیا برای دیدار مادرش بیاید رنج می برد. اما با امدن دیدن اتفاقی الیا ته دل خوشحال میشود .اما با دیدن اریا ناراحت میشود وبه او بی توجهی میکند. مادر که بادیدن الیا واریا ذوق زده میشود .مادر هر بار از دیدن اریا شباهتی عجیبی راحس می کند.الیا در هنگام رفتن عکسی را به نرگس عروس زحمتکش خانواده می دهد .

ارش با هزار مکافات پی به راز پدر می برد که پدر اموال یتیمی را بالا کشیده وصاحب این موقعیت شده است . ارش دلشکسته سعی در جبران مافات دارد.

بهزاد با مقایسه عکس قدیمی وبی کیفیت متوجه میشود که این عکس باید عکس عموی نامرد او باشد جا می خورد سعی دارد شخصا با الیا در رابطه با این مسئله که عکس از کجا اورده متوجه ی قضایا شود

فرحناز مادر اریا که متوجه شده این هما عروس خانواده است تمام رویاهای شیرینش به کابوس وحشتناک بدل می شود .مادر دل آزرده از رفتار اریا وسعی دارد که مسئله منتفی شدن خواستگاری اریا با سایه را سرپوش بگذارد واز انها بنحوی دلجویی کند. ارش درگیر اینکه پدرش نام صاحب اصلی مالی که بالا کشیده را افشا کند ، اما پدر به شدت امتناع می ورزد .و می گوید آن شخص که شریک او بود دنبال سهم پولش نیامد نمی داند که از این دنیا رفت یا قید پولش را زد.او هم پیگیر اساسی نکرده است. چرا که از گفتن واقعیت شرم دارد. پدر سعی دارد خودش این مسئله را حل کند .

ارش خسته بریده نزد روحانی مسجد محل می رودکه مرد بسیار دانا ودیندار است .پدر به پایان خط رسیده ، باید هر چه زودتر طلب عفو کند چون راهی سفر حج می باشد .روحانی محل توصیه می کند که برای از بین بردن وجبران توابع ونتایج آ ثار سوء لقمه حرام درزندگی به جد تلاش کرد وبا معرفی راهکارهایی شرایط عفو را به او میگوید:

1- احیای حق الله ا:چرا که انسان با انجام این معصیت از اوامر الهی سرپیچی کرده وبه حریم محرمات الهی تجاوز نموده وحقی که خداوند بر عهده او داشته ضایع وپایمال نموده است وباید برای احیا این حق توبه واستغفار کند....

2-اداءحق الناس است :یکی از اموری که در اسلام مورد تاکید است مسئله حفظ وحرمت اموال دیگران است با صرا حت صاحبان ایمان را از این کار ناپسند نهی کرده است (یا ایها الذین امنوا لا تاکلو اموالوامر چرا که انسان با انجام این ایکم بینکم بالباطل :ای کسانی که ایمان اورده اید اموال خود را از طریق باطل ونامشروع نخورید )...

3-انجام مستحبات است :امور مستحبی وجود دارد که بواسطه ان اثرات لقمه حرام در وجود انسان از بین می رود وراه کمال هموارتر میشود از جمله سختی دادن بدن وجسم ودر حد که اثرات بوجود امده از ان راه راه وقوایی که راه حرام رشد کرده از بین می رود . ا ودر اوانگیزه ایجاد می کند که در این راه شجاع باشد ...

نادر (پدر ارش واریا )خود بخوبی می داند که بهزاد ادمی که از نامردیها دلشکسته است .تبدیل به یک انسان کینه توز شده .به هیچ وجه قابل روبرو شدن نیست .نادر به نمایشگاه اتومبیل کمال می رود،زیرااو نیزدر این راه شیطانی همسفر او بوده و کمال به او میگوید درطلب بخشش با اوهست .هرچه پیش اید خوش اید سعی دارند که بعداز سالهابه سمت روستا بروند .

بهزاد در بیمارستان به دنبال الیا است .اریا در پایان یک روز پر کار متوجه می شود که الیا ناپدید شده است با ارش پی او می روند اما از انجایی که ارش از کیستی الیا وازدواج با الیا دربیمارستان با احدی هم کلام نشده نمی تواند درست وارد عمل شود .فقط به پلیس اطلاع می دهند .

بهزاد از الیا می خواهد که سوار خودرو او شود او می گوید که شیفت است واجازه خروج از بیمارستان را ندارد. بهزاد می خواهد در رابطه با چگونگی رسیدن این عکس به دست اومسئله را بهترجویا شود. الیا میگوید او در منزل پدر شوهرش یافته است .بهزاد می گوید این عکس بی کیفیت باید عکس عموی نامرد او باشد که اموالشان را بالا کشیده .الیا می گوید نام او نادر اریا نفر است اسم عموی انها باید عزت الهی باشد این ممکن نیست .بهزاد سعی در متقاعد کردن الیا را دارد که خود نامردش است .الیا که با شنیدن داستان غصب کردن اموال پدری توسط عمویشان همان مردی که در عکس موجود است از ناراحتی که وارد چه معرکه ای شده تحت فشار قرار می گیرد .بهزاد نیز متوجه می شودبا دشمنش وصلت کرده آن هم با اصرار خودش کاسه ی صبرش لبریز می شود وتصمیم دارد هم اموالشان را بگیردهم الیا رااز ان زندگی جدا کند. الیا را دستاویزی برای رسیدن به این اموال قرار می دهد .

بلاخره بهزاد الیا را با تهدید وارعاب از بیمارستان خارج می کند . نهایتا بهزاد صبرش لبریز می شود .الیا را نمی تواند قانع کند .او را می رباید در میانه ی راه الیا از حال می رود .بهزاد او را به بیمارستان دیگری منتقل می کند ومتوجه می شود خواهرش باردار است .

او رابه اجبار به منزل رامین که در شهر است می برد .رامین با دیدن حال خراب الیا ازبهزاد می خواهد که هر چه زودتر او رابه همسرش تحویل دهد بهزاد مخالفت می کند ومیگوید سالهای سال است که منتظر این لحظه ی طلایی است حالا که شانس به نفع بهزاد رو کرده طعمه با پای خودش وارد تله شده بسیار خشنود ازاین موقعیت می گوید قربان مشئیت الهی که انها را در مسیرش قرار داد بدون هیچ دردسر وزحمتی .

انها باید پاسخگوی سالهایی که ان مردک برده وخورده دُمش روکولش گذاشته دررفته باید بدهد.وبه خواهرش می گوید به کل قید ان زندگی لعنتی را باید بزند .الیاسعی دارد بهزاد را راضی کند که پای او رابه معرکه باز نکند میگوید :داداش من هم مثل تو تو ان بدبختی غوطه ور بودم من شاهد سخت کارکردنت بودم مگه من نبودم که مرحم به زخمهای دستت میذاشتم .بهزاد جواب می دهد :نه تو مثل من نبودی ،مزرعه متعلق پدرت باشد اما تو کارگر ان باشی. تو گریه های شبانه ننه را ندیدی که برای اینکه شما ها سیر بخوابید خودش گرسنه سر رو بالش میگذاشت. خدا رو شکر می کرد که امروز هم روزی نصیب آنها شد .هر روز صبح با شرمندگی مرا از خواب بیدار می کرد تا راهی بازار شوم تا با گارگری در ساختمانها نان حلالی بیارم دل یتیمان منزلشو شادکنم. تو فقط زخم دستان من دیدی اما دردشو من تحمل کردم .فکر می کنی تو فقط هوش ذکاوت داشتی .نه .من هم داشتم فاطمه هم داشت .فاطمه به خاطر اینکه زیر فشار مالی کمرم نشکنه زود ازدواج کرد که یه نونخور کم بشه .ما با بدبختی بی بضاعتی دسته پنجه نرم میکردیم اما انها انها ...انها سیر ما گرسنه .انها کاخ نشین ما خونه ی کاهگلی .انها مهندس دکتر تشریف دارن ان وقت نگاهی به وضعیت زندگی ما بکن. به فاطمه بدبخت نگاهی بینداز،مسبب این مشکلات چه کسا یی بودن. خلاصه ی زندگی ما سراسر فلاکت بود. خواهرم انها یه مشت دزد هستن ومن نمیگذارم با دزد وصلتی داشته باشیم . نانشان حتی گوشت پوست تنشان همه از حرامه فکر اون طفل معصوم باش که پدربزرگش یه دزد کلاشه .اگر به خودت ارزش قائل نیستی به اوبدبخت که فردا تو جامعه با این اصل ونسب درخشان چطوری سر بلند خواهد کرد .

رامین می گوید که او باردار است واین شرایط روحی برایش خطرنا ک است واو نباید الیا را قربانی این هدف قرار دهد .

بهزادبا اریا تماس می گیرد با خبر اینکه خواهرش نزد خودش هست در واقع او را ربوده است اهل خانواده را دچار ترس واضطراب شدیدی می کند که خواهرش به زودی از اریا متارکه خواهد کرد .همانطور که خودش باعث بانی این ازدواج بوده خودش هم باعث متارکه این دو خواهد بود . واز طرفی خبر باردار شدنش راهم می دهد اریا از شدت ناراحتی به سر حد جنون رسیده . وبهزاد که اورا اقای عزت الهی خطاب می کند . ارش وآریا از شدت بهت شوکه شده اند .

مادر (فرحناز ) پی به اسرار می برد از اینکه عروسش دختر برادر شوهرش است ویک روستایی ساده است بنای ناسازگاری با او می گذارد واعلام می دارد که او را بعنوان عروس هرگز قبول ندارد . ارش که قصه ی نامردی پدرش با عمو زاده های های یتیمش را می داند . از فرط حیرت وشرمندگی دچار سر در گمی است فرصت را مغتنم می بیند که با بهزاد روبرو شود تا این کدورت پینه بسته را درمان کند .

آریا با چشمانی پر از اشک مستاصل از این موضوع نمی داند که غصه ی همسربدبختش را بخورد که با چه ناملایماتی تا اینجا دوام آورده .نمی داند به چهر ی گریان پر از شرم پدری نگاه کند که در نگاه فرزندانش دزد نامردی بیش نیست که نان حرام به خورد فرزندانش داده .آریا توان روبرو شدن حتی با همسرش را هم ندارد چون شرم حیا اجازه نمی داد که غمخوار ومرحم درد بی درمان او باشد .

با وارد شدن بهزاد در زندگی عموی خویش باعث ایجاد مشکلاتی می شود که در سرنوشت زندگی نامعلوم الیا بسیار دخیل است .خطراتی که پایه های زندگی الیا را لرزان کرده است وهر لحظه ریزش آن امکان دارد . در نهایت بهزاد قرار ملاقات با عمویش می گذارد اما به محض دیدن او از شدت خشم چشمانش به کاسه ی خون بدل می شود به سرالیا فریاد می زند که از وانت پیاده شود .او وانت را با حد اکثر سرعت به طرف کمال وعمویش که منتظر ایستاده اند به حرکت در می اورد که سبب اتفاق نافرجام می شود .و همین امر باعث به وجود امدن حوادث تلخ وغریبی دیگری در زندگی آریا وآلیا می شود ....

نویسنده :سمیه سفق پور

15/5/1397

بازنگری شده 20/4/1400

شماره تماس :09111825024

09116185024